

اولین و آخرین دیدار با شهید بهشتی

◀ | دکتر غلامعلی حداد عادل

■ نخستین دیدار

خاطره نخستین دیدار خود با شهید بهشتی را فراموش نمی‌کنم. چهل سال پیش، سال ۱۳۳۷، دانش‌آموز سال دوم دبیرستان بودم و سیزده سال داشتم. تدریس زبان انگلیسی هم در آن مدرسه مهم و جدی بود. معلمی داشتیم پاکستانی. روزی پیش از ظهر که مشغول تدریس بود ناگهان دونفر روحانی برای ورود به کلاس اجازه خواستند، یکی از آن دو، سیدی بلند قامت و خوش صورت که معلوم شد آقای بهشتی است.

روحانی تازه وارد نگاه نافذ و لبخندی دلنشین و صدایی گیرا و متین داشت و در همان دقایق اول، توجه و احترام همگان را برانگیخت. آقای بهشتی با معلم کلاس چند جمله‌ای به انگلیسی صحبت کردند و از او خواستند تدریس را ادامه دهد. بعد از چند دقیقه که از تدریس و سؤال و جواب در کلاس گذشت آقای بهشتی شروع به صحبت کردند و گرم و مهربان، دانش‌آموزان را در فراگیری زبان انگلیسی راهنمایی و تشویق کردند و خود مثال‌هایی آوردند و عملاً در تدریس شرکت جستند. این دیدار در من و دوستان هم‌کلاسی‌ام که عده‌ای از آنها امروز در جمهوری اسلامی ایران عهده‌دار مسئولیت‌های مهم هستند اثری شیرین و شگرف برجای نهاد. در آن زمان برای ما تصور اینکه یک روحانی، علاوه بر زبان عربی، زبان انگلیسی هم بلدند دشوار بود و آن روز ما با چنین پدیده نادری مواجه شده بودیم و حیرت کرده بودیم و آخرین دیدار با شهید بهشتی را نیز فراموش نمی‌کنم. بیست و سه سال بعد از آن اولین دیدار، در اواخر بهار سال ۱۳۶۰، روزی آقای بهشتی، من و یکی از دوستانم را که اتفاقاً او هم دانش‌آموز همان کلاس و همان مدرسه بود، به ساختمان دادگستری دعوت کردند.

روزگار، با انقلاب اسلامی دگرگون شده بود و آن روحانی جوان اکنون در مقام رئیس دیوان عالی کشور، شخصیتی درجه اول و مؤثر در انقلاب و اداره کشور محسوب می‌شد. صحبت از این بود که با انقلاب فرهنگی ضرورت تغییراتی در برنامه‌های درسی دانشگاهی مطرح شده و از هم اکنون لازم است برای تدریس درس معارف اسلامی مدرسانی شایسته تربیت شوند و آقای بهشتی از ما می‌خواستند برای یک دوره آموزشی تربیت مدرس معارف اسلامی برنامه درسی تدوین کنیم. در فاصله این دو دیدار، بهشتی همواره در صحنه و عرصه دید من و امثال من مشهود و مشهور بود.

■ سه عنصر بارز بهشتی

در تصویری که از شخصیت بهشتی در ذهن من به جا مانده است سه عنصر بارز وجود دارد که به آنها به اختصار اشاره می‌کنم:

۱. **نظم:** آقای بهشتی مظهر نظم و انضباط بودند، وقت شناس و منظم. این خصوصیت جزئی از خصلت مدیریتی ایشان بود که

«

او تنها به لباس روحانی نبود، بلکه به حقیقت ایمان روحانی بود. ایمان و اخلاص و تعبد در وجود او رسوخ یافته بود. از نشانه‌های دینداری و ایمان او علاقه وی به نماز بود. شهید بهشتی از لحاظ توجهی که به نماز اول وقت داشت مشهور بود

ویژه‌نامه
چهل و یکمین
سالروز انفجار
تروییستی
دفتر حزب
جمهوری اسلامی

ایران



بعدها در انقلاب اسلامی به نحوی مؤثر و مفید آشکار شد.

۲. **امیدواری:** آقای بهشتی دوستان خود را همواره به آینده امیدوار می‌کردند و به آنان روحیه می‌بخشیدند. مجلس و محضر ایشان، مجلس منفی بافی و اظهار یأس و دلسردی و دلمردگی نبود، بلکه مجلس تجدید نشاط در کار و تقویت روحیه و اراده و خوشبینی بود.

۳. **ابتکار و نوآوری:** بهشتی همواره خلاق و مبتکر بود و معمولاً در هر دیدار یک فکر جدید به دوستان جوان خود القا می‌کرد و آنان را با یک فعالیت جدید در عرصه فکر و فرهنگ و تبلیغ اسلام آشنا می‌ساخت. اگر بخوایم شخصیت شهید بهشتی را در یک ترازوی اسلامی ارزیابی کنیم و با یک محک اسلامی بسنجیم، باید این ارزیابی و سنجش را بر اساس معیارهای فضیلت در اسلام انجام دهیم و به عبارت دیگر باید پیرسیم ملاک ارجمندی و برتری در اسلام چیست و با داشتن پاسخ این سؤال شخصیت ایشان را ارزیابی کنیم. شاید تدوین فهرست جامع و مانع از ملاک‌های ارجمندی دشوار باشد، اما قطعاً می‌توان گفت که «تقوی» و «اخلاق» و «شفقت به خلق» و «مدیریت و نظم» و «بینش» و «علم» و «هجرت» و «جهاد» و «مبارزه» از جمله این ملاک هاست و کسی که واجد این صفات باشد مسلماً یک انسان والا محسوب می‌شود. می‌توان از وجود یکایک این اوصاف در شخصیت شهید بهشتی تحقیق کرد و این شخصیت را با این معیارها محک زد.

■ تقوا و صبر

همه کسانی که با شهید بهشتی آشنا بودند به تقوای او گواهی می‌دهند. او تنها به لباس روحانی نبود، بلکه به حقیقت ایمان روحانی بود. ایمان و اخلاص و تعبد در وجود او رسوخ یافته بود. از نشانه‌های دینداری و ایمان او علاقه وی به نماز بود. شهید بهشتی از لحاظ توجهی که به نماز اول وقت داشت مشهور بود. در شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی، با آنکه گرفتاری‌ها زیاد بود و

پیام شهید بهشتی از مکه به مبارزان

◀ | جواد مقصودی

قرار بود یک سفر زیارتی به مکه مکرمه بروم و شهید بهشتی هم از آلمان به آنجا بیاید. بعضی از دوستان هم آزاد شده بودند مثل شهید اسلامی و بعضی از دوستان دیگر، با دوستان جلسه گذاشتیم که مشخص بشود من چه مطالبی را به شهید بهشتی بگویم و اگر بتوانم به نجف هم بروم و با امام ملاقات کرده و راجع به مسائلی که در ایران گذشته یک گزارش کار خدمت امام و خدمت آقای بهشتی ارائه کنم.

در تابستان ۱۳۴۵ به نجف رفتم و دیداری با امام خمینی داشتم. گزارشی از اوضاع ایران و تهران را خدمت ایشان ارائه کردم و اطلاعاتی مثل اینکه چه کسانی فعلاً در زندان هستند و چه کسانی آزاد شده‌اند یا به طور کلی آزاد هستند را به ایشان دادم. قرار شد بعد از اینکه از مکه برگردم دوباره خدمت ایشان بروم و اعلامیه بگیرم. امام در آن زمان در یک خانه کوچک زندگی می‌کرد. در طبقه دوم آن خانه در یک اتاقی که نصفش گلیم انداخته و بقیه‌اش بدون فرش بود، روی زمین می‌نشست و یک میز کوچک جلوی دستش بود که روی آن مطالعه می‌کرد. پسرعموی مادرم که طلبه بود در نجف زندگی می‌کرد و ایشان ترتیب سفرم از بغداد به مکه را داد. ایشان در بیت آقای خوبی هم بود.

بحث‌های مهمی مطرح می‌شد، به محض آنکه صدای اذان مغرب به گوش می‌رسید، آرام برمی‌خاست و جانماز حصیری ساده خود را از گوشه‌ای بر می‌داشت و قدری دورتر از دیگران به نماز می‌ایستاد و سریعاً به جلسه بازمی‌گشت و با این کار خود به دیگران درس می‌داد.

از جمله خصوصیات اخلاقی شهید بهشتی صبور بودن ایشان بود. میزان صبر و بردباری ایشان در کشاکش حوادث و جریانات بعد از پیروزی انقلاب بهتر معلوم شد. روزهایی بود که ضد انقلاب در همه جا شایع می‌کرد که بهشتی در کاخ زندگی می‌کند و پول‌های ملت را به حساب شخصی خود در بانک‌های خارجی ریخته و همسرش یک خانم آلمانی است و امثال این حرف‌ها و تهمت‌ها و بدتر از اینها، تحمل این حرف‌ها برای کسانی که بهشتی را از بیست – سی سال پیش از آن می‌شناختند دشوار بود. برای امثال ما که بارها بهشتی را در سال‌های قبل از انقلاب در خانه ساده‌اش ملاقات کرده بودیم و بعد از انقلاب هم می‌دیدیم که هیچ چیز فرقی نکرده و او از همه در همان اتاق پذیرایی کوچک خود که با موکت مفروش بود پذیرایی می‌کند، شنیدن این تهمت‌ها که بر او وارد می‌کردند سخت بود. ضد انقلاب که گوشت و پوست و خونش از واشنگتن و مسکو و لندن بود، هجرت چند ساله بهشتی به آلمان را بهانه این شایعه کرده بود که او همسری آلمانی دارد که دروغ محض بود و اگر هم فرضاً همسرش آلمانی بود گناهی نکرده بود. باری، ایشان در مقابل همه این تیرهای تهمت صبر می‌کردند و از کوره در نمی‌رفتند و متانت خود را از دست نمی‌دادند و از صراط مستقیم اصول خود بیرون نمی‌رفتند. همین صبر و تحمل ایشان بود که سبب شد امام راحل پس از شهادت ایشان بگویند: «... آنچه من راجع به ایشان متأثر هستم شهادت ایشان در مقابل آن ناچیز است و آن مظلومیت ایشان در این کشور است.»

و گفت این آخرین پیام من است به شما، به دوستان بگویند، فکر تغییر رژیم را در میان مردم زنده نگه دارند. با ایشان خداحافظی کردم. آن سال ما با کاروان خوبی به مکه رفته بودیم که از همفکرهای ما در آن کاروان بودند.

بعد از مراجعت از حج اعلامیه‌ای را از امام گرفتم. بعضی از دوستان که می‌ترسیدند اعلامیه همراه‌شان باشد از دست‌شان گرفتم و در چمدان خودم گذاشتم و بالاخره اعلامیه‌ها را به ایران آوردیم و الحمدلله مشکلی هم برایمان پیش نیامد.

بعد از آن ما جسته و گریخته کار می‌کردیم و هر موقعی که اطلاعیه‌ای از امام می‌رسید، بلافاصله چاپ و منتشر می‌کردیم، تا اینکه شهید بهشتی وارد ایران شد و خیلی خوشحال شدیم که تقریباً یکی از محورهای اصلی محورهای فکری اصلی ما به تهران آمد.

آنجا دیگر جلسات تفسیر و جلسات دوستان یعنی به عنوان جلسات تفسیر قرآن و اینها را از آن موقع دیگر شروع کردیم و تماس‌های ما به همه برادرها دیگر در همین محل انجام می‌گرفت. یعنی در محلی که شهید بهشتی می‌گفت و تفسیر فوق‌العاده جالب بود. حتی یادم هست که یک شبی ظاهراً که آقای آیت‌الله طالقانی آمد و به بسیاری از شخصیت‌های بزرگ گاهی در آن جلسات عمومی شرکت می‌کردند تا اینکه